

با سلام

خلاصه غزل ۲۱۱۰ از دیوان شمس مولوی

تفسیر شده در برنامه ۹۱۳

بانگ بر آمد ز خرابات من  
چرخ دوتا شد ز مناجات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

وقتی در اطراف اتفاق این لحظه فضا باز کردم، بانگی از درونم شنیدم. خودم را به صورت زندگی و امتداد خدا شناسایی کردم، و تسلیم شدم، و از این مناجات من، چرخ ذهنم خمیده شد. اگر لحظه به لحظه فضا را باز کنم، و از اتفاق این لحظه که به وسیله قضا و کن فکان می‌افتد چیزی نخواهم، و بدانم برای بیداری من از خواب ذهن است، و عامل بیرونی نیست. او آسمان درونم را باز می‌کند، و وسعت می‌دهد، و پیغام زندگی، از آن فضای باز شده به صورت شادی بی‌سبب، عقل و حس امنیت و هدایت و قدرت می‌رسد، و خرد زندگی به فکر و عمل من می‌ریزد، و ذهنم خاموش می‌شود.

عاقبَةُ الامر ظفر در رسید  
یار در آمد به مراعات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

با تمرین و سعی بیشتر فضاگشایی کردم، و هشیارانه از اتفاق این لحظه زندگی نخواستم. صبر و شکر کردم و پرهیز کردم از ناله و شکایت. مقاومت را صفر کردم. تا نیروی کن فکان روی من کار کند. سرانجام پیروزی حاصل شد، و در این فضای گشوده شده، با او یکی شدم، و خداوند را ملاقات کردم.

یارب یارب که چه سان می‌کند  
دلبر بی کفو مکافات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

خداوند از این همه تغییر حیران شده و دهانم باز مانده، و با ذهنم نمی‌دانم چگونه هشیاری جسمی به هشیاری حضور تبدیل می‌شود. چگونه کارهای بیرون من سامان یافته، و اوضاع من روز به روز بهتر می‌شود. خداوند تو دلبر بی‌نظیر هستی، و من هم به عنوان امتداد تو بی‌نظیرم، هر لحظه که فضاگشایی می‌کنم، صبر و شکر دارم، تو به من پاداش آن را به صورت عشق، شادی بی‌سبب و آرامش می‌دهی. بنابراین من نباید خودم را با هیچ چیز و هیچ کس مقایسه کنم، و آن‌ها را به مرکزم بیاورم.

طاعت و ایمان کند آن کیمیا  
غفلت و انکار و جنایات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

وقتی فضا را باز می‌کنیم، و مرکز ما عدم می‌شود، خاصیتی در ما به وجود می‌آید، که اسمش کیمیاست. کیمیا مس من ذهنی را تبدیل به هشیاری حضور می‌کند. این کیمیا وقتی تسلیم می‌شویم، غفلت ما را از همانیدگی‌هایی که داریم، و به ما ضرر می‌زند و ما نمی‌دانیم، و همچنین انکار ما را، که وقتی من ذهنی در مرکز ماست، خدا را انکار می‌کنیم، و جنایات ما یعنی همانیده می‌شویم با چیزی که ما را می‌کشد، همه این‌ها را تبدیل به طاعت و ایمان می‌کند، و ما تبدیل به زندگی می‌شویم، و مطیع خدا می‌شویم.

قصر دهد از پی تقصیر من  
زله دهد از پی زلالت من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

اگر به نقص‌ها و لغزش‌ها ایم اعتراف کنم، و خودم را در مقابل زندگی کوچک کنم. خداوند قصر ساکن شدن در این لحظه ابدی را می‌دهد، که آن بی‌نهایت خداست. لقمه و برکات زندگی می‌دهد، و به خطاها و به گناهای که در گذشته کرده‌ام نگاه نمی‌کند، و مرا می‌بخشد، اگر واقعاً برگردم.

جوش نهد در دل دریا و کوه  
از تیش روز ملاقات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

وقتی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنیم، مرکز ما عدم می‌شود، با خدا در این جهان ملاقات می‌کنیم، و این ملاقات ما با او گرما و عشق، و نور دارد. این گرما و نور و فضای گشوده شده کوه ذهن ما را به جوش می‌آورد.

گر نبدی پرده، خیالات خلق  
سوخته بودی ز خیالات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

مولانا از زبان زندگی به ما می‌گوید، اگر خیالات همانبیده انسان‌ها و مقاومت آنها بر اساس همانبیدگی‌ها پرده نباشد، در این صورت خیالات من یعنی خیالات خداوند، با مرکز عدم اول من ذهنی آنها را می‌سوزاند، و متلاشی می‌کند، و بعد شمع عشق را در آنها روشن می‌کند.

در سپه جان زندی زلزله  
طبل و علم، نعره و هیبهات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

اگر با فضاگشایی مرکزمان را عدم کنیم، و مقاومت و قضاوت ما صفر شود. نعره زندگی به صورت پیغام عشق و خرد در ما جاری می‌شود، و ما متوجه می‌شویم، که طبل عنایات زندگی دائماً زده می‌شود، و خداوند مرتب مرکز ما را تسخیر می‌کند، و علم پیرویش را می‌زند، و لرزه به همانبیدگی‌های ما می‌اندازد، و تلاش می‌کند من ذهنی ما را با آتش عشق بسوزاند.

در افق چرخ زدی شعله‌ها  
نیم شبان آتش میقات من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۰

ای انسان در شب ذهن هستی، فضای درونت را بگشای، و مقاومت را صفر کن، تا آتش دیدار با خداوند که آتش عشق است، در افق آسمان درونت خیلی زود ظاهر شود.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور

-رقیه اردبیل